



Duration, Memory, and Coexistence Past and Present in Bergson's Philosophy

Goodarz Shateri^{1,*}, Seyed Sajad Sadatizadeh²

1 Assistant Professor of Philosophy, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.

2 Assistant Professor, Department of Islamic Studies, University of Medical Science, Dezful, Iran.

Article Info ABSTRACT

Article type:
Research
Article

Received:
2024/06/21
Accepted:
2024/07/20

In Bergson's philosophy, "duration" (*durée*) is a fundamental concept, representing a fluid and continuous flow that is always in the process of becoming. Within this fluid flow, the past, present, and future are inextricably intertwined. Memory plays a crucial role in the experience of real-time, or *durée*, by not only storing the past but also bringing it into the present and merging it with current experiences. This process results in the simultaneous presence of the past and present in our experiences. To elucidate the relationship between the past and the present, Bergson employs the concept of "coexistence". Coexistence signifies the simultaneous presence of all moments of our lives in our minds. In other words, all our experiences, from the past to the present, are stored in memory and are simultaneously present in our minds. This simultaneous presence implies that the past exists Virtually in memory, actively influencing our thoughts, feelings, and actions in the present. This study examines the role of memory in the continuity of time and the coexistence of the past and present, demonstrating how different moments of time are interconnected and interwoven in human experience, to the extent that they cannot be considered independently. Considering Bergson's perspective, this research aims to analyze and elucidate the complex and dynamic relationship between time, memory, and human experience. The final conclusion of this study is that a deeper understanding of the roles of memory and coexistence in Bergson's philosophy can contribute to a better comprehension of the nature of time and human experience.

Keywords: Bergson, Duration, Memory, coexistence, virtual, Past, Present.

Cite this article: Shateri, Goodarz & Sadatizadeh, Seyed Sajad (2024). Duration, Memory, and Coexistence Past and Present in Bergson's Philosophy. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*. Vol. 3, No. 1, pp. 85-98.

DOI: 10.30479/wp.2024.20545.1091

© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University



* Corresponding Author; E-mail: goodarz58@gmail.com

دیرند، حافظه و همبودی گذشته و حال در فلسفه برگسون

گودرز شاطری^۱، * سیدسجاد ساداتی زاده^۲

۱ استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

۲ استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه علوم پزشکی دزفول، دزفول، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۴/۱

پذیرش:

۱۴۰۳/۴/۳۰

در فلسفه برگسون، «دیرند» به عنوان یک مفهوم بنیادی، جریانی سیال و پیوسته است که همواره در حال شدن است. در این جریان سیال، گذشته، حال و آینده به طور جدایی ناپذیر در هم تنیده‌اند. حافظه در تجربه زمان حقیقی یا دیرند، نقش کلیدی دارد؛ به گونه‌ای که نه تنها گذشته را ذخیره می‌کند، بلکه آن را به زمان حال می‌آورد و با آن درمی‌آمیزد. این فرایند منجر به حضور هم‌زمان گذشته و حال، در تجربه‌های ما می‌شود. برگسون برای توضیح رابطه میان گذشته و حال از مفهوم «همبودی» استفاده کرده است. همبودی به معنای حضور هم‌زمان تمام لحظات زندگی در ذهن ما است. به عبارت دیگر، تمام تجربیات ما از گذشته تا حال، در حافظه ذخیره شده‌اند و به طور هم‌زمان، در ذهن ما حضور دارند. این حضور هم‌زمان به این معنا است که گذشته به صورت بالقوه و نهفته در حافظه موجود است و به طور فعال، بر افکار، احساسات و اعمال ما در حال تأثیر می‌گذارد. پژوهش حاضر، به بررسی نقش حافظه در تداوم زمان و همبودی گذشته و حال می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه لحظات مختلف زمان در تجربه انسانی به هم پیوسته و در هم تنیده‌اند، به طوری که هیچ‌گاه نمی‌توان آنها را مستقل از یکدیگر در نظر گرفت. با توجه به دیدگاه برگسون، این تحقیق تلاش می‌کند ارتباط پیچیده و پویا میان زمان، حافظه و تجربه انسانی را تحلیل و تبیین نماید. فهم عمیق‌تر از نقش حافظه و همبودی در فلسفه برگسون، می‌تواند به درک بهتر از ماهیت زمان و تجربه انسانی کمک کند.

کلمات کلیدی: برگسون، دیرند، حافظه، همبودی، بالقوه، گذشته، حال.

استناد: شاطری، گودرز؛ ساداتی‌زاده، سیدسجاد (۱۴۰۳). «دیرند، حافظه و همبودی گذشته و حال در فلسفه برگسون».

فصلنامه علمی فلسفه غرب. سال سوم، شماره اول (پیاپی ۹)، ص ۸۵-۹۸.

DOI: 10.30479/wp.2024.20545.1091



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) حق مؤلف © نویسنده‌گان.

* نویسنده مسئول؛ نشانی پست الکترونیک: goodarz58@gmail.com

مقدمه

هانری برگسون، فیلسوف فرانسوی، همواره در آثار خود، مفهوم «زمان» را به عنوان مفهومی محوری مورد بحث قرار داده و توانسته است تلقی‌ای جدید از زمان ارائه دهد که در سنت فلسفی پیش از وی، سابقه نداشته است. فلاسفه تا آن زمان، بیشتر از زمان مکانی بحث کرده‌اند؛ در زمان مکانی، آنات در کنار هم اعتبار شده‌اند، به گونه‌ای که یکی پس از دیگری می‌گذرد و فانی می‌شوند. زمان مکانی به صورت یک کمیت عرضه می‌شود که اجزای آن نسبت به همدیگر خارجی‌اند، یعنی آنات را منفک و مجزای از هم، در یک مکان تصور می‌شود. اما برگسون به این عقیده باور نداشت و معتقد بود زمان حقیقی به گونه‌ای دیگر است که وی از آن به عنوان «دیرند» یاد می‌کند و در آثار مختلف خود، همواره آن را از جنبه‌های مختلف مورد بحث قرار داده است.

یکی از آن جنبه‌های مهم بحث، آنات زمان و نسبت آنها به هم است. در دیرند/ زمان حقیقی، آنات در کنار هم اعتبار نشده‌اند، بلکه تفکیک آنها اصلاً امکان‌پذیر نیست؛ چنانکه در کتاب *زمان و اراده آزاد*، برگسون قائل است که زمان «گذشته» کاملاً آمیخته و مندرج در زمان «حال» است. با وجود این، او در کتاب *ماده و یاد*، با طرح بحث حافظه و اقسام آن، به نظر می‌رسد از گذشته‌ای بحث می‌کند که با حال «همبود» است و حافظه نقشی انکارناپذیر در این همبودی دارد.

بر این اساس، مسئله مقاله پیش رو این است که برگسون چه تلقی‌ای از نسبت آنات زمان با بکدیگر دارد؟ اصلاً، همبودی گذشته و حال چگونه است؟ اینکه برگسون گذشته را امری بالقوه می‌داند، به چه معناست؟ آیا می‌توان گفت برگسون در *زمان و اراده آزاد* و *ماده و یاد*، دو دیدگاه در مورد گذشته دارد؟ و چنانکه ژان وال معتقد است (وال، ۱۳۸۰: ۳۷۷)، در این دو اثر، از دو گونه گذشته بحث می‌کند؟ در مقاله حاضر سعی شده است به روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع مرتبط، به این پرسش‌ها پاسخ داده شود.

دیرند به مثابه توالی بدون تمایز

برگسون در کتاب *زمان و اراده آزاد* از دو گونه زمان بحث می‌کند؛ یکی زمان ریاضی یا زمان دروغین، و دیگری، زمان حقیقی یا دیرند. از نظر وی، زمان ریاضی اصلاً زمان نیست، بلکه مکان است و ما آن را به غلط زمان می‌پنداریم. این مسئله از نظر وی موجب مشکلات فلسفی بسیاری شده است. بنابراین، برای حل این مشکلات بود که زمان حقیقی یا دیرند را مطرح کرد. دیرند کیفیت محض است و از طریق خودآگاهی قابل درک است. ژان وال در این باره می‌نویسد: «زمان راستین، زمان دلتنگی‌ها و ملامت‌ها و افسردگی‌ها و زمان دریغ، دریغا گویی‌ها و ناشکیبایی‌های ما و زمان امیدواری‌ها و آرزومندی‌های ماست» (همان: ۳۷۵). به گفته خود برگسون «دو مفهوم ممکن برای زمان وجود دارد، یکی از هر آلاشی آزاد است

و دیگری، به‌طور نهانی مفهوم فضا را به‌همراه دارد» (برگسون، ۱۳۵۴: ۱۰۰).

مشخصه بنیادین دیرند، پیوستگی و اتحاد ناگسستگی آنات یا لحظات آن است. برای تبیین تفاوت این دو نوع از زمان، برگسون دو گونه کثرت را مطرح می‌کند؛ یکی، کثرت متمایز و دیگری، کثرت در هم. کثرت متمایز کثرتی است که از طریق اعداد و شمردن به‌دست می‌آید و به جهان اشیاء که در فضا گسترانده شده‌اند، تعلق دارد. اما کثرت در هم کثرتی است که عناصر یا اجزای آن، در هم تنیده شده‌اند و هیچ نسبتی با عدد و شمردن ندارند. کثرت آنات دیرند، از نظر برگسون، از قسم دوم‌اند. همچون نت‌های پیایی یک آهنگ، که آنها را در هم درک می‌کنیم. در واقع، وقتی ما به یک آهنگ گوش می‌دهیم، هیچ‌گونه تفکیکی بین نت‌های آن قائل نمی‌شویم و آن را به‌عنوان یک کل منتظم، درک می‌کنیم؛ گویی تمام نت‌های آن در یکدیگر نفوذ کرده‌اند و ما یک «توالی بدون تمایز» را درک می‌کنیم. بدین صورت، دیرند محض شکلی است که توالی احوال خودآگاه ما به خود می‌گیرد، در هنگامی که نفس ما خود را به حال خود وامی‌گذارد، یعنی هنگامی که از جدا کردن احوال کنونی خود از حالات پیشین، خودداری می‌کند. (همانجا)

در تفکر برگسون برای اینکه چنین امری میسر شود، نفس ما مجذوب تصور یا احساس فعلی نمی‌شود، چون در این صورت تداومی نخواهد بود، همچنین حالات گذشته را فراموش نمی‌کند، بلکه کافی است در به‌خاطر آوردن حالات گذشته و حالات کنونی، آنها را همچون نقطه‌ای در کنار نقطه دیگر، قرار ندهند، بلکه هر دو حالت را به‌صورت یک کل تصور کند که گذشته و اکنون در هم نفوذ کرده‌اند و نمی‌توان آنها را از هم متمایز کرد، مگر با تفکر انتزاعی (همان: ۱۰۱)؛ یعنی زمان گذشته کاملاً آمیخته و مندرج در زمان حال لحاظ شده است (وال، ۱۳۸۰: ۳۷۷).

همین توالی بدون تمایزی است که در دیرند اتفاق می‌افتد، برخلاف زمان ریاضی که توالی به‌صورت خط یا زنجیری ممتد، تصور می‌شود، که پاره‌های آن با هم برخورد دارند، بدون آنکه در هم نفوذ کرده باشند، بلکه آنچه هست، تقارن و هم‌زمانی است، که آن هم مستلزم ماقبل و مابعد است (برگسون، ۱۳۵۴: ۱۰۱).

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که اگر آنات دیرند در هم ذوب شده‌اند، چگونه آنها را می‌شماریم؟ برگسون پاسخ می‌دهد: به‌رغم اینکه ظاهراً به نظر می‌رسد آنات دیرند را می‌شماریم و آن را اندازه می‌گیریم، اما این گونه نیست. او برای روشن شدن مسئله، مثالی طرح می‌کند: به‌طور مثال، من می‌گویم اکنون «یک دقیقه گذشت». حال، منظور از «یک دقیقه گذشت» چیست؟ آیا غیر از این است که عقربه ثانیه‌شمار ۶۰ نوسان کرده است؟ حال این ۶۰ نوسان چگونه درک می‌شود؟ آیا یکجا و با یک فعل نفس، یا اینکه آن را

به صورت متوالی درک می‌کنیم؟ اگر یکجا و با یک فعل نفس درک شود، توالی حذف شده است و دیگر ۶۰ ضربه متوالی مطرح نیست، بلکه به ۶۰ نقطه یک خط ثابت فکر می‌شود. پس این فرض مورد قبول نیست. اگر این نوسانات متوالی درک شوند، آیا با حذف خاطره سابق است یا اینکه خاطره نوسان سابق حفظ می‌شود؟ اگر خاطره سابق حذف شود، در واقع به حالت اول که توالی حذف می‌شود، برگشت می‌شود و بنابراین، همیشه محصور در حال است. پس این فرض هم قابل پذیرش نیست. پس درک ما از نوسانات متوالی با حفظ خاطره نوسان سابق است. در این صورت، امر از دو حال خارج نیست؛ یا این دو تصویر پهلو به پهلو قرار می‌گیرند، که این فرض هم حذف توالی است، یا نوسانات در هم نفوذ می‌کند و مانند نت‌های همساز و دمساز شده یک نغمه، دارای کثرتی کیفی و غیر قابل تجزیه درک می‌شود. برگسون این شق اخیر را درک واقعی دیرند می‌داند (پیرمرادی، ۱۳۹۲: ۱۳۵).

با توجه به آنچه گفته شد، آنات زمان حقیقی در هم تنیده‌اند و در هم ذوب شده‌اند. بنابراین از دیدگاه برگسون، امکان شمارش و اندازه‌گیری آنها وجود ندارد. این عدم شمارش و در هم پیچیدگی آنات زمان را با تحلیل صدای زنگ ساعتی که ما را از خواب بیدار می‌کند، بهتر می‌توان فهمید. هنگامی که زنگ ساعت ما را از خواب بیدار می‌کند، این آخرین صدای زنگ ساعت نیست که ما را بیدار کرده است، چون در آن صورت، این سؤال پیش می‌آید که چرا صداهای قبل‌تر زنگ ساعت، چنین ویژگی‌ای نداشته‌اند، بلکه باید بپذیریم که اصوات و حرکات زنگ ساعت، با هم ترکیب شده‌اند و این بیدار شدن معلول همسازی و دمسازی آهنگین مجموعه آنهاست که ما آن را در فضا می‌گسترانیم و آنگاه به جای موجود زنده‌ای که در حال شدن است و به جای تغییرات در هم ذوب شونده، دریافتی حسی تصور می‌کنیم که گویی روی یک طول، همواره پهلو به پهلو خود قرار می‌گیرد. پس «دیرند کمیت نیست تا بخواهد آن را اندازه بگیرد، ندانسته فضا را جانشین آن می‌کنند» (همان: ۱۳۶). بدین ترتیب، آنچه که برگسون در مورد آنات زمان در کتاب *داده‌های بی‌واسطه وجدان* قائل است، این است که گذشته، منحل و ذوب در حال است و نمی‌توان بین آنات زمان جدایی و انفکاک قائل شد.

حافظه و همبودی گذشته و حال

برگسون در کتاب *ماده و یاد*، تغییرات و بسط‌هایی در نظریه دیرند که در کتاب اول بیان کرده بود، انجام می‌دهد. در کتاب *زمان و ارده آزاد*، آنات زمان حقیقی، همچون نت‌های یک آهنگ موسیقایی در هم ذوب شده بودند، به گونه‌ای که ماقبل و مابعدی وجود نداشت، به عبارت دیگر، زمان گذشته کاملاً در زمان حال لحاظ شده بود. اما در *ماده و یاد*، گذشته، متمایز از حال می‌نماید و ساحت خاص می‌یابد. پس می‌توانیم بگوییم برگسون در مورد گذشته دو نظر داشته است؛ یکی آن که در کتاب *داده‌های بی‌واسطه وجدان* اظهار داشته، و دیگری آن که در کتاب *ماده و یاد* آمده است. در اولی گذشته منحل و ذوب شده

در حال است و در دومی، گذشته به خودی خود وجود دارد و چنین می‌نماید که یک‌باره پدید آمده است (وال، ۱۳۸۰: ۳۷۷).

درواقع برگسون با طرح دو نوع یاد یا حافظه در کتاب *ماده و یاد* - یاد عادت و یاد ناب - متناسب با این دو، دو نوع گذشته را طرح می‌کند و معتقد است گذشته به دو صورت بقا پیدا می‌کند: «گذشته در دو صورت متمایز باقی می‌ماند: اول، در افزارهای محرک و دوم، در یادمانده‌های مستقل» (برگسون، ۱۳۷۵: ۱۱۸). شکل اول، یعنی یاد عادت، عبارت‌است از مجموعه‌ای از سازوکارهای هوشمندانه ساخته‌شده‌ای که واکنش مناسب به ضرورت‌های عملی بی‌واسطه را تضمین می‌کند تا خود را بر شرایط حاضر منطبق کنیم. این نوع یاد، کارکرد جسمانی دارد که در آن تجربه گذشته ما را «به‌عمل می‌آورد» اما تصویر آن را فرامی‌خواند. این نوع از گذشته «هیچ نشانی حاکی از خاستگاهش و طبقه‌بندی‌اش در گذشته نیست. آن جزء حالت کنونی من است بهمان عنوان که عادت راه رفتن و نوشتن من است. آن «زیسته» من است. بیشتر رفتاری من است تا تصویری من» (همان: ۱۲۲).

در حافظه عادت، «گذشته» در هم بستگی‌های اعضای ما انباشته و خزینه می‌شود، و می‌توان گفت آن گذشته‌ای است که حالت «حال» دارد (وال، ۱۳۸۰: ۳۷۸). این نوع از حافظه، غیر آگاهانه است و با تکرار و تمرین شکل می‌گیرد و به ما امکان می‌دهد کارهای روزمره را انجام دهیم، مثل زمانی که در حال رانندگی هستیم و نیازی به یادآوری آگاهانه تمام مراحل لازم برای رانندگی نداریم و به‌طور خودکار رانندگی می‌کنیم؛ گویی بدن ما به‌طور فزاینده‌ای به ماشین تبدیل شده است (Al-Saji, 2005: 211). اما در حافظه ناب، «گذشته» به‌صورت تصاویری ذخیره‌شده است که از ذهن برمی‌خیزد و رخدادها را با تمام ویژگی‌های خاص زمانی و مکانی، بیان می‌کند؛ درواقع گذشته‌ای است «که گویی فی‌نفسه و ناحیه‌ای است بنفسه، که بیشتر بالقوه است تا واقعی» (وال، ۱۳۸۰: ۳۷۸).

حافظه در اندیشه برگسون، کلید زمان است. او معتقد است ما به‌طور مداوم، در حال تجربه زمان هستیم، اما این زمان به‌سرعت به گذشته تبدیل می‌شود. بنابراین برای درک زمان، باید بتوانیم گذشته را حفظ کنیم و آن را به حال حاضر تبدیل نماییم. از دیدگاه برگسون، حافظه صرفاً توانایی بازتولید گذشته نیست، بلکه یک فرآیند خلاقانه است که گذشته را با حال حاضر ترکیب می‌کند تا آینده را شکل دهد. او خاطر نشان می‌کند که ما هرگز گذشته را به‌طور کامل و دقیق به‌یاد نمی‌آوریم، بلکه خاطرات خود را به‌گونه‌ای بازسازی می‌کنیم که با نیازها و علایق فعلی ما مطابقت داشته باشند. برگسون در مورد حافظه ناب می‌نویسد:

همه حالات ما را به تدریجی که تولید می‌شوند، نگه می‌دارد و سپس، یکی را پس از دیگری، ردیف می‌کند، هر امری را به جایش می‌گذارد و در نتیجه تاریخی بر آن می‌نهد، درحالی‌که به راستی در گذشته قطعی حرکت

می‌کند، نه اینکه مانند اولی (گذشته در حافظه عادت)، در اکنونی که بی‌انقطاع، دوباره آغاز می‌شود. (برگسون، ۱۳۷۵: ۲۲۰)

این همان گذشته‌ای است که گویی به‌خودی‌خود وجود دارد و فقط در مکانی که این گذشته در خودش هست، به چنگش می‌آوریم، نه در خودمان یا در حال حاضرمان (دلوز، ۱۳۹۳: ۷۵). در واقع نزد برگسون، گذشته همواره یکی است، اما درک ما از آن دو گونه است؛ گاهی در حافظه عادت است - که گذشته به‌صورت مکانیکی و مجزا از حال، درک می‌شود - و گاهی در حافظه ناب، گذشته به‌صورت پیوسته با حال، درک می‌شود و آن را به حال پیوند می‌زند. بر این اساس، درک دو گونه گذشته در تفکر برگسون به این معنا، اعتباری است نه حقیقی. گذشته حقیقی همان است که در دیرند با حال تنیده شده است و در ماده و یاد هم همان است که در حافظه ناب ذخیره شده است و این دو یکی‌اند.

بنابراین، برخلاف دیدگاه ژان وال، برگسون دو گونه متفاوت از گذشته را طرح نکرده است، مگر به‌صورت اعتباری. اما اینکه چگونه گذشته‌ای که در حافظه حفظ می‌شود و خود را به اکنون فرد گره می‌زند، یکی از دغدغه‌های اصلی کتاب ماده و یاد برگسون است که با عنوان «همبودی گذشته و اکنون» آن را مورد بحث قرار می‌دهد؟ از این حیث، همبودی نقشی کلیدی دارد.

برگسون بر این باور است که زمان، جریانی خطی و مطلق نیست، بلکه گذشته و حال، هم‌زمان در لحظه حاضر وجود دارند و هم‌بودند. برای درک این مفهوم، به مثالی از حافظه خودمان توجه کنید. زمانی که خاطره‌ای را به یاد می‌آوریم، صرفاً آن را به‌عنوان یک رویداد گذشته تجربه نمی‌کنیم، بلکه آن خاطره را در حال، دوباره زنده می‌کنیم. به عبارتی، خاطره به لحظه ما راه می‌یابد و با تجربیات و احساسات فعلی ما در هم می‌آمیزد. بر این اساس، حافظه صرفاً مجموعه‌ای از تصاویر ثابت از گذشته نیست، بلکه مخزنی پویا و سیال از تجربیات ماست که به‌طور مداوم، در حال تغییر و تکامل است. هر بار که به یاد خاطره‌ای می‌افتیم، آن را با توجه به لحظه حال خود بازسازی و تفسیر می‌کنیم؛ معنای حضور هم‌زمان گذشته و حال در لحظه حاضر، همین است (Gillies, 1996: 136).

بر اساس نظریه برگسون، زمان به‌مثابه یک رودخانه در حال جریان نیست، بلکه بیشتر شبیه یک دریای بیکران است که تمام لحظات گذشته و حال و آینده، در آن وجود دارند. در این دریای زمان، گذشته به‌طور کامل از بین نمی‌رود، بلکه به حال ما راه می‌یابد و با تجربیات و احساسات فعلی ما در هم می‌آمیزد و با آنها هم‌بود است. اما این بدین معنا نیست که ما همواره از این همبودی آگاه هستیم، بلکه حافظه ناب در پیچه‌ای است برای درک این همبودی، و به ما امکان می‌دهد تا گذشته را به‌صورت زنده و پویا درک کنیم.

برای فهم مطلب، تصور کنید که به تماشای فیلمی که در حال پخش است نشستیم. در هر لحظه فقط یک فریم از فیلم نمایش داده می‌شود، اما ما حرکت و پویایی را تجربه می‌کنیم. در واقع حافظه کمک

می‌کند تا فریم‌های قبلی را به‌خاطر بسپاریم و آنها را با فریم‌های فعلی مرتبط سازیم، که در نهایت موجب می‌شود داستان فیلم را منسجم درک کنیم. به‌همین‌سان، حافظه در دیرند کمک می‌کند تا گذشته و حال با هم تجربه شوند و ما تداوم و پویایی را درک کنیم (Perri, 2014: 837).

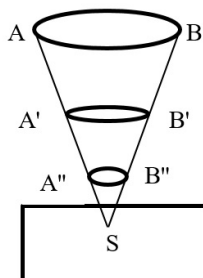
چنانکه برگسون در مقدمه بر *مابعدالطبیعه* می‌نویسد:

دیرند درونی، حیاتی است استمرار یافته از حافظه‌ای که گذشته را در اکنون تداوم می‌بخشد؛ خواه به این صورت که آن اکنون تصویر بزرگ‌شونده گذشته را در خود محصور کند و خواه اینکه اکنون به‌واسطه تغییر کیفیت مستمری که دارد، حاکی از باری باشد که هرچه سالخورده‌تر، سنگین‌تر- به دوشش می‌کشیم. بدون بقای گذشته در اکنون، دیرندی در کار نخواهد بود، بلکه «آن به آن بودن» در میان خواهد بود. (برگسون، ۱۴۰۲: ۳۸)

درواقع، در تفکر برگسون، آنچه وجود زمان گذشته را به مفهومی قابل دوام تبدیل کرده، همان ناخودآگاه ماست (Guerlac, 2006: 149).

برگسون برای اشاره به از بین رفتن گذشته که در ناخودآگاه وجود دارد- و تجربه آن با حال، از اصطلاح «بالقوه» یا «نهفته» استفاده می‌کند و معتقد است گذشته بالقوه در لحظه حال موجود است و هر لحظه می‌تواند خود را آشکار سازد. «گذشته ذاتاً بالقوه است... بیهوده است که اثر گذشته را در چیزی که فعلیت دارد و هم‌اکنون متحقق است، جستجو کنیم؛ مانند این است که تاریکی را زیر روشنی جستجو نماییم» (برگسون، ۱۳۷۵: ۲۰۰). منظور وی از بالقوه بودن این نیست که فرض کنیم گذشته هنوز حالت‌های محقق‌نشده‌ای دارد و می‌تواند بالفعل شود، بلکه منظور این است که درک ما از وقایع و تجربیات گذشته، می‌تواند به‌شکلی تازه، در زمان حال بر ما ظاهر شود.

برای مثال، (مطابق تصویر زیر) خاطره با اتفاقی که در قسمت A/B رخ داده است، ممکن است در نقطه A'/B'، زوایای تازه‌ای از آن برای ما روشن شود. بدین ترتیب، در یک رویداد مشخص، دریافت‌های حسی، در سطوح و زمان‌های مختلف، متفاوت خواهند بود. مثلاً، رویداد متأثرکننده‌ای مانند مرگ یک عزیز، در سطح A/B شاید به‌شدت متأثرکننده باشد، اما کمی بعدتر، در سطح A'/B'، از شدت تأثر آن کاسته می‌شود و این دیرند مستمر و متحول‌شونده ادامه پیدا می‌کند (ملکی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۱) بنابراین، بالقوه به آن سطح از واقعیت اشاره دارد که هنوز تحقق نیافته است اما پتانسیل تبدیل شدن به واقعیت را دارد. این مفهوم شبیه به مفهوم «امکان» ارسطو است، با این تفاوت که در تفکر برگسون، بالقوه ذاتاً پویا و در حال تغییر است.



درواقع، برگسون معتقد است تفاوت گذشته و اکنون به «هست و نیست» بر نمی‌گردد، چراکه گذشته در اکنون وجود دارد، گرچه سودمند نیست. به عبارتی دیگر، او گذشته و اکنون را همبود می‌بیند؛ این همبودی به معنای گرد آمدن توالی‌ای از حالت‌های مجزا در یک وحدت نیست، بلکه برعکس، وجود عناصر متفاوت در درون یک حالت است. گذشته پیش از حال نمی‌آید، بلکه با آن هم‌زمان است. به جای فرض زمان حال که با آمدن «حال» بعدی، در گذشته فرومی‌رود، برگسون همبودی مطلق حال و گذشته را بدیهی می‌شمارد. اما آنچه آنها را از هم متمایز می‌سازد، محور زمانی نیست، بلکه الگوهای گوناگون امر بالفعل و بالقوه است (فتح طاهری، ۱۳۹۲: ۱۳۶). گذشته «از دست رفته» نیست، چراکه گذشته از اکنون هرگز جدا نشده است. پس بنا بر استدلال برگسون، تمایز میان گذشته، اکنون و آینده را باید نه بر حسب روابط متفاوت با وجود، بلکه بر حسب روابط متفاوت با کنش فهمید. گذشته هیچ سودی برای ما ندارد و کنش ممکن خویش را انجام داده است، اما آینده در تقابل با گذشته، انرژی هنوز مصرف نشده، در خود دارد (لوید، ۱۳۸۰: ۱۹۳).

درواقع در تفکر برگسون، حافظه شامل گذشته‌ای است که در حال حاضر وجود دارد و آینده‌ای است که در حال شکل‌گیری است. این دو جنبه از حافظه به‌طور جدایی‌ناپذیر، با هم مرتبط‌اند و هر کدام بدون دیگری، قابل درک نیست. گذشته به‌طور کامل از بین نمی‌رود، بلکه در حافظه ما ذخیره می‌شود و به‌طور مداوم بر حال ما تأثیر می‌گذارد. این امر به این دلیل است که حافظه ما نه تنها شامل خاطرات مجزا و گسسته نیست، بلکه شامل جریانی سیال از تجربیات گذشته است که به‌طور مداوم در حال تغییر و تحول است. این جریان سیال از تجربیات گذشته، حال ما را شکل می‌دهد؛ به این معنا که انتخاب‌ها و اقدامات ما در حال حاضر، تحت تأثیر تجربیات گذشته ما قرار می‌گیرد. به‌طور مثال، اگر تجربه بدی از برخورد با یک شخص داشته‌ایم، ممکن است در آینده در برخورد با او، محتاط‌تر عمل کنیم. همچنین، حال ما هم به‌طور مداوم در حال تبدیل شدن به گذشته است، به این معنا که هر لحظه که سپری می‌شود، به بخشی از حافظه ما تبدیل می‌شود و این تجربیات گذشته ما، بر حال و آینده تأثیر می‌گذارد (Massey, 2015: 38).

ناگفته نماند که درک کامل حال یا اکنون دشوار است. این دشواری تا حد زیادی به این واقعیت مربوط می‌شود که زمان دائم در حال تغییر است و از درون این جریان در حال تغییر، تعیین دقیق اینکه چه زمانی

«حال» وجود دارد، می‌تواند بسیار دشوار باشد. حتی تلاش‌های ما برای درک حال، ذاتاً خودویرانگر به‌نظر می‌رسد. اگر حال می‌توانست تعیین شود، از جریان باز می‌ایستاد (Barnard, 2011: 173). اما همانطور که برگسون اشاره کرده «حال واقعی، عینی، زیسته، آن چیزی که از آن صحبت می‌کنم وقتی از ادراک کنونی ام سخن می‌گویم، این به‌ناچار شاغل دیرندی است» (برگسون، ۱۳۷۵: ۲۰۳).

بنا بر خوانش ژیل دولوز، از نظر برگسون این نه گذشته، بلکه حال است که نیست. ما با تصور گذشته همچون باز ایستاده از بودن را با حاضر بودن اشتباه می‌گیریم. اما حال که «شدن» ناب است، درواقع، نیست (لوید، ۱۳۸۰: ۲۰۰). دولوز می‌نویسد:

عنصر مناسب حال، نه هستن، بلکه فعال و امر مفید است. از سوی دیگر، گذشته از عمل کردن یا مفید بودن دست کشیده است، اما از بودن دست نکشیده است، گذشته در بهترین معنای کلمه، هست... گذشته با هستن خود، این‌همان است. نباید گفت که گذشته «بود»، زیرا گذشته امر فی‌نفسه هستن است؛ گذشته فرمی است که ذیل آن، هستن فی‌نفسه حفظ می‌شود.

(دولوز، ۱۳۹۲: ۷۳)

برگسون می‌نویسد: «ما عملاً جز گذشته را درک نمی‌کنیم» (برگسون، ۱۳۷۵: ۲۱۹) و گذشته نیز در استمراری که به «حال» منجر می‌شود، حضور دارد. به‌عبارتی، این گذشته است که اکنون شده است، و با آن همبود است. بر این اساس نیز از نظر برگسون، «یادآوری» به هیچ روی، پسروری از اکنون به گذشته نیست، بلکه عبارت‌است از ترقی از گذشته به‌سوی اکنون. ما خود را یک‌ضرب در گذشته می‌گذاریم (همان: ۳۴۴) و این دقیقاً همان نکته‌ای است که ویلیام جیمز، آن را انقلاب کپرنیکی برگسون خوانده بود (Al-Saji, 2005: 204).

همان‌طور که دیدیم، برگسون نشان داده است که علاوه بر گذشته تقویمی، علاوه بر اکنون‌های سپری‌شده، با گذشته‌ای دیگر مواجهیم، گذشته‌ای که هیچ‌گاه اکنونی نبوده است. این گذشته در عین تفاوت با اکنون، در اکنون بالقوه است و با اکنون، همبود است. همین گذشته همبود با اکنون است که «کیستی» ما را رقم می‌زند و ما را به کنش وامی‌دارد. اما این گذشته صلب و منجمد نیست، بلکه مدام در حال تغییر است. اما اگر این گذشته ما دائم تغییر می‌کند، چگونه بین گذشته واقعی و گذشته متغییر و تحریف‌شده یا بازسازی‌شده، می‌توان تمایز قائل شد؟ اصلاً چگونه می‌توان گذشته کامل را درک کرد و با آن تعامل داشت، درحالی‌که دائم در حال تغییر است؟ همچنین، اگر طبق آنچه که برگسون گفته، گذشته و حال به‌طور جدایی‌ناپذیری، در هم تنیده‌اند، چگونه می‌توانیم آزادی واقعی انتخاب و عمل داشته باشیم؟ در ضمن، ایده همبودی تا حد زیادی انتزاعی است و تطبیق آن با تجربیات روزمره ما، دشوار است؛ از طرفی

دیگر، ایده همبودی ناشی از شهود فلسفی و تجربیات شخصی برگسون بوده است، بنابراین، شواهد علمی قابل قبولی نیز برای آن نمی‌توان یافت. شاید بتوان گفت این‌ها مهم‌ترین ابهامات ایده همبودی گذشته و حال در تفکر برگسون است.

مدل سینمایی شناخت آنات زمان

از دیدگاه برگسون، ذهن ما به‌جای آنکه از بی‌زمانی جدا شده و به تداوم (دیرند) درآمده باشد، در واقع از استمرار و تداوم جدا شده و به برداشت‌هایی باطل از زمان گرفتار شده است. عقل وحدتی اصیل را به اجزاء متلاشی شده تبدیل می‌کند و به‌عبارتی، روند را به برهه‌ها تقسیم می‌کند (لوید، ۱۳۸۰: ۱۸۵). عقل به‌منظور تسهیل هر چه بیشتر زندگی عملی، پیوستگی و استمرار واقعی را در هم می‌شکند و از موقعیتی دگرگون شده عکس‌برداری می‌کند (همان: ۱۸۶). در تفکر برگسون، باور به این توهم که می‌توان لحظات زمان را تقسیم کرد، همانا مدل سینمایی شناخت است. بنابراین، در تحول خلاق، می‌گوید: ما به‌جای دیدن خود دیرند به‌عنوان واقعیت بنیادین، از واقعیت گذرا عکس‌برداری می‌کنیم و آن عکس‌ها را بر یک «شدن» مجرد، یکنواخت و نامرئی، که در پشت دستگاه شناخت جای دارد، ردیف می‌کنیم (برگسون، ۱۳۷۱: ۳۴۴).

در مدل سینمایی شناخت، ذهن از وحدتی یکپارچه و پیوستگی و تداوم محض، به گسیختگی نزول می‌کند که همانا علت آن، از دست دادن وحدت متمرکز کنش است. به‌طور مثال، هنگامی که با علاقه فراوان به یک شعر گوش می‌سپاریم، خود را در درون احساسات شاعر جای می‌دهیم و در نتیجه، آن حالت یک‌دست و ناب را همراه با شاعر، تجربه می‌کنیم، اما کافی است توجه‌مان را سست کرده و به کشش درونی مان اجازه دهیم صرفاً به اصوات توجه کند. در آن صورت است که اصوات به‌طور متمایز، یک‌به‌یک، در مادیت‌شان بر ما ظاهر می‌شوند و مل نیز کنش وحدت‌بخش را از دست می‌دهیم (لوید، ۱۳۸۰: ۱۹۱).

در دیرند برگسون، برخلاف مدل سینمایی شناخت، گذشته و حال، در همبودی‌اند؛ همبودی‌ای که از طبیعت آنها ناشی می‌شود. «گذشته محفوظ مانده است، نه به دلیل اینکه ذهن قادر است با گریز حال به درون نیستی مقابله کند، بلکه بدین علت که تنها از طریق توهم است که ما اصولاً گذشته را جدا از حال در نظر می‌گیریم» (همان: ۱۹۲). در ایده همبودی برگسون، گذشته از دست رفته نیست، چراکه گذشته در واقع، از حال حاضری که وجودش آن (گذشته) را طرد می‌کند، هرگز جدا نشده است. بنابراین، مرز میان گذشته و اکنون را نباید مرز بودن و نبودن بدانیم، چراکه فهمی نادرست از گذشته است، بلکه باید تمایز بین گذشته و اکنون و آینده را نه بر حسب روابط متفاوت‌شان با «وجود»، بلکه بر حسب روابط متفاوت آنها با «عمل یا کنش، فهمید. بدین ترتیب، از نظر برگسون، گذشته تنها از سودمند بودن ایستاده است نه از بودن.

طرح بحث حافظه و ارتباط آن با دیرند، در واقع به منظور یافتن یک وحدت در میان پراکندگی پاره‌های تجربه شده زمان به صورت گذشته، حال و آینده است (رستمیان، ۱۳۹۱: ۱۰۵). بدین ترتیب، می‌توان گفت نظریه دیرند، به نظریه حافظه وابسته است، چراکه طبق این نظریه، چیزهای به‌یادمانده در حافظه باقی می‌مانند و در چیزهای حاضر تداخل می‌کنند. گذشته و حال، متقابلاً متخارج هم نیستند، بلکه در وحدت شعور و آگاهی، با هم در آمیخته‌اند؛ در واقع دیرند چیزی جز حافظه و آگاهی نیست. «استمرار برگسونی گونه‌ای حافظه است... و حافظه در تفکر وی، سنتز گذشته و اکنون به سوی آینده است» (مشایخی و آزموده، ۱۳۹۲: ۱۰). چنانکه تارکوفسکی می‌گوید، در فلسفه برگسون، زمان و حافظه دو روی یک سکه‌اند. کاملاً واضح است که بدون زمان، حافظه هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. این همان نکته است که ژیل دولوز در کتاب برگسونیسم از آن به‌عنوان این‌همانی حافظه و دیرند یاد کرده و معتقد است ابقا و انباشت گذشته در حال، همان این‌همانی حافظه و دیرند است؛ حافظه، آشکارا با دیرند این‌همان و هم‌امتداد است (دلوز، ۱۳۹۲: ۶۹). این همان چیزی است که برگسون در *زمان و ارده آزاد*، قائل بود؛ یعنی توالی بدون تمایز دیرند.

از دیدگاه برگسون، عناصری که موجب می‌شوند زمان گذشته چونان چیزی «از دست رفته» پنداشته شود، عبارتند از: حس تکه‌پارگی، پیوند میان حضور و وجود بالفعل، پیوند میان گذشتگی و نفی، و در نهایت، گرایش به مفهوم‌سازی از طریق مکان. این عناصر ناشی از نقش عقل (هوش) در فهم تجربه انسانی از زمان است. او معتقد است عقل بیش از آنکه راهگشای وحدت دوباره آگاهی باشد، سرچشمه گسست و چندپارگی است؛ «هوش به‌جز منفصل، تصور روشنی ندارد» (Bergson, 1994: 321).

نتیجه

فهم زمان حقیقی یا دیرند، حافظه و همبودی گذشته و حال در تفکر برگسون، انقلابی در درک ما از تجربه انسانی ایجاد می‌کند. در تقابل با دیدگاه مکانیکی رایج از زمان - که آن را به‌عنوان مجموعه‌ای از لحظات مجزا و منفک از یکدیگر در نظر می‌گیرد - برگسون زمان را به‌مثابه یک جریان سیال و پیوسته معرفی می‌کند و آن را «دیرند» می‌نامد. در این جریان سیال، گذشته به‌طور کامل از بین نمی‌رود، بلکه در حال یا اکنون، به اشکال مختلف، از قبیل حافظه ناخودآگاه، وجود دارد. حافظه ناخودآگاه، مخزنی عظیم و پویا از تجربیات گذشته ما است که به‌طور مداوم، بر افکار، احساسات و اعمال ما در حال حاضر، تأثیر می‌گذارد. این به‌معنای آن است که گذشته صرفاً مجموعه‌ای از خاطرات ثابت نیست، بلکه نیرویی زنده و پویاست که در شکل‌گیری حال ما مؤثر است. به‌همین ترتیب، حال نه لحظه‌ای گذرا، بلکه نقطه تلاقی دائمی گذشته و آینده است.

همچنین، دیدگاه برگسون از زمان و حافظه، پیامدهایی عمیق برای درک ما از خود و جایگاه مان در

جهان دارد. در روان‌شناسی، این دیدگاه می‌تواند به ما در درک ماهیت ناخودآگاه و نقش آن در رفتار انسان، کمک کند. برای مثال، می‌توان از آن برای توضیح پدیده‌هایی مانند رؤیا، هیپنوتیزم و روان‌کاوی استفاده کرد. در فلسفه ذهن، دیدگاه برگسون می‌تواند به ما در درک رابطه بین ذهن و بدن و ماهیت آگاهی کمک کند. برخلاف دیدگاه دوگانه‌گرایانه سنتی که ذهن و بدن را دو ماده مجزا می‌داند، برگسون معتقد است ذهن و بدن به‌طور جدایی‌ناپذیر به هم مرتبط‌اند و آگاهی از تعامل آنها در دیرند پدید می‌آید. در اخلاق، دیدگاه برگسون می‌تواند به ما در درک مفهوم آزادی اراده و مسئولیت کمک کند. اگر گذشته به‌طور کامل از بین نرود و همچنان بر حال ما تأثیر بگذارد، این سؤال مطرح می‌شود که تا چه حد می‌توانیم برای اعمال خود مسئول باشیم؟ برگسون معتقد است آزادی واقعی نه در انتخاب بین گزینه‌های از پیش تعیین‌شده، بلکه در توانایی ما برای خلاقانه عمل کردن و شکل دادن به آینده خودمان نهفته است. در هنر، دیدگاه برگسون می‌تواند به ما در درک خلاقیت و رابطه بین هنرمند و مخاطب کمک کند. هنرمند کسی است که می‌تواند به دیرند دسترسی پیدا کند و تجربیات گذشته را به‌گونه‌ای جدید و بدیع، در اثر هنری خود بیان نماید. مخاطب نیز می‌تواند با اثر هنری ارتباط برقرار کند و در دیرند غوطه‌ور شود و به درکی عمیق‌تر از خود و جهان خود دست یابد.

تحقیقات بیشتر در باب اندیشه برگسون در مورد زمان، حافظه و همبودی گذشته با حال، می‌تواند به ما در درک بهتر خودمان و جایگاه‌مان در جهان کمک کند. ایده‌های برگسون پتانسیلی قابل توجه برای کمک به ما در غلبه بر چالش‌های زمانه و ایجاد آینده‌ای بهتر دارند.

منابع

- برگسون، هنری (۱۳۵۴) زمان و اثبات اختیار، ترجمه احمد سعادت‌نژاد، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۷۱) تحول خلاق، ترجمه علیقلی بیانی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- (۱۳۷۵) ماده و یاد، ترجمه علیقلی بیانی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- (۱۴۰۲) مقدمه بر مابعدالطبیعه، ترجمه سیداشکان خطیبی، تهران: فرهنگ نشر نو، آسیم.
- پیرمرادی، محمدجواد (۱۳۹۲) فلسفه هستی سیال، تهران: سروش.
- دلوز، ژیل (۱۳۹۲) برگسونیسم، ترجمه زهره اکسیری و پیمان غلامی، تهران: روزبهان.
- رستمی جلیلیان، حسین (۱۳۹۱) «بررسی ریشه‌ها و زمینه‌های تطبیق زمان در اندیشه برگسون و ملاصدرا»، اندیشه دینی، شماره ۴۲، ص ۹۷-۱۸۸.
- فتح‌طاهری، علی (۱۳۹۲) «آهنگ زمان در فلسفه حیات برگسون»، غرب‌شناسی بنیادی، دوره ۴، شماره ۲، ص ۱۳۱-۱۵۸.
- لوید، ژنویو (۱۳۸۰) هستی در زمان، ترجمه منوچهر حقیقی راد، تهران: دشتستان.

- ملکی، مژگان و همکاران (۱۴۰۱) «تحلیل زمان‌های در هم رونده در عکس‌های یادمانی از منظر برگسون و فروید»، رهپویه هنرهای تجسمی، دوره ۵، شماره ۳، ص ۱۹-۲۸.
- مشایخی، عادل؛ آزموده، محسن (۱۳۹۲) دلوز، ایده، زمان، تهران: بیدگل.
- وال، ژان (۱۳۸۰) بحث در مابعدالطبیعه، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی.
- Al-Saji, Alia (2005) "The Memory of another Past: Bergson, Deleuze and a New Theory of Time", *Continental Philosophy Review*, no. 37, pp. 203-239.
- Barnard, G. William (2011) *Living Consciousness: the Metaphysical Vision of Henri Bergson*, State University of New York Press.
- Bergson, Henri (1994) *Creative Evolution*, trans. by Arthur Michel, New York: Modern Library.
- Gillies, Ann Mary (1996) *Henri Bergson and British Modernism*, McGill-Queen's University Press.
- Guerlac, Suzanne (2006) *Thinking in Time: an Introduction to Henri Bergson*, London: Cornell University.
- Massey, Heath (2015) *The Origin of Time: Heidegger and Bergson*, State University of New York Press.
- Perri, Trevor (2014) "Bergson's Philosophy of Memory", *Philosophy Compass*, vol. 9, no. 9, pp. 837-847.